



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش	جلسه	۴۵	تاریخ	۱۴۰۳/۰۹/۱۸
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	بررسی اصل حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	ادله قائلین حجیت خبر واحد				
عنوان ۴	نوع اول: استدلال به کتاب				
عنوان ۵	استدلال به آیه نهی از کتمان				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

مرور و تکمیل بحث گذشته

بحث ما در دلالت آیه نفر بر حجیت خبر به پایان رسید و نتیجه بحث چنین شد که با توجه به آنچه گفتیم، این سه آیه ای که از «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^۱ شروع می شود تا آنجایی که می فرماید: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً»، مکمل یکدیگر هستند. ابتدا می فرماید: «وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» که وجوب کلی همراه با امام بودن را می رساند و بعد در آیه بعد که می فرماید: «وَمَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ»^۲، خصوص وجوب همراه رسول الله ﷺ بودن را تأکید می کند. البته یکی از برجسته ترین موارد آن، همراه رسول خدا بودن در جهاد است؛ اما جهاد، یکی از موارد وجوب همراهی رسول الله ﷺ است. اصل معیت با رسول، مسأله اصلی قرآن کریم است. سپس در آیه نفر می فرماید معیت با رسول، بدین معنا نیست که تمام مردم کار و زندگی خود را رها کنند و به نزد حضرت رسول ﷺ بیایند که این کار موجب اختلال نظام می شود؛ لازم نیست تمام مردم بیایند؛ بلکه عده ای بیایند و نزد رسول خدا تفقه کنند و نزد قوم خود برگردند.

نکته مهم دیگری که وجود دارد، این است که تفقه در دین و در اصطلاحات دینی، به معنای ارتباط با ولی امر در دو میثاق اطاعت و نصرت است؛ مانند آنجا که می فرماید:

۱. سوره توبه: ۱۱۹.

۲. «سزاوار نیست که اهل مدینه، و بادیه نشینانی که اطراف آنها هستند، از رسول خدا تخلف جویند». سوره توبه: ۱۲۰.

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ أَعْرَابِيٌّ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾»^۱.

این تفقه، در مقابل اعرابیت است. در چند آیه قبل از این آیات، خداوند می فرماید:

﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَنْ لَا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۲؛

بادیه نشینان عرب، کفر و نفاقشان شدیدتر است؛ و به ناآگاهی از حدود و احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده، سزاوارترند؛ و خداوند دانا و حکیم است.

در اعرابیت، دو خصلت وجود دارد: جهل به آنچه خداوند نازل کرده است و کفر و نفاق در عمل. در مقابل این، تفقه وجود دارد. کسی متفقه است که ولی را می شناسد و به اطاعت و نصرت او پای بند است. این، معنای تفقه در روایات است. لفظ مهاجر نیز که در مقابل اعرابی در روایات به کار رفته است، معنای خاصی دارد که به تعبیر برخی از روایات، مهاجر کسی است که به سوی امام هجرت کرده باشد (من هاجر إلى الإمام) و در مقابل، اعرابی، کسی است که با امام ارتباط ندارد. نفر به سوی امام در اینجا، نفر برای یادگیری معالم دین و پایبندی با دین است که همان ارتباط با خط ولایت است که هم به صورت مستقیم قابل تحقق است و هم اینکه عده ای نزد امام بیایند و از طرف قوم خود، اعلام حمایت کنند. در روایت فروانی در تفسیر این آیه آمده است که معنای نفر، رفتن به سوی امام است تا اطاعت و نصرت خود را اعلام کنند؛ مانند روایتی که می فرماید:

«ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيَعْلَمُونَا وَلَا يَتَّهِمُ مَوَدَّتَهُمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَتَهُمْ»^۳.

خلاصه آنچه از آیه استفاده می شود این است که نفر به سوی امام واجب است و این نفر، بدین معنا نیست که تمام مردم به سوی امام بروند؛ بلکه باید فرقه ای از هر طائفه به سوی امام بروند و تفقه کنند و بعد برگردند و قوم خود را انذار کنند. از این جهت که عموم «لِيُنذِرُوا»، «لِيَتَفَقَّهُوا»، غایت برای «فَلَوْلَا نَفَرَ» است و «لولا» نیز بر وجوب ـ بلکه تأکید در وجوب ـ نفر دلالت دارد، تفقه و انذار نیز واجب خواهد شد و این انذار نیز نمی تواند انذار مقید به قید علم باشد به دلایلی که بیان شد؛ از جمله اینکه افاده علم برای مخاطب، در اختیار مندر و مقدور برای او نیست. در نتیجه وجوب حذر نیز، وجوب حذر از این انذار است که اعم از انذار موجب علم و انذار غیر موجب علم است که این، به معنای حجیت خبر است. در نتیجه، دلالت آیه بر حجیت خبر، تام است.

دیگر اشکالاتی که به استدلال به آیه نفر گرفته شده است را بیان نمی کنیم؛ زیرا با بیانی که ما داشتیم، این اشکالات خود به خود دفع شد.

۱. الکافی؛ ج ۱، ص ۳۱.

۲. سوره توبه: ۹۷.

۳. الکافی؛ ج ۱، ص ۳۹۲.

استدلال به آیه نهی از کتمان

سومین آیه‌ای که برای استدلال به حجیت خبر به آن استناد شده است، آیات نهی از کتمان است. آیات متعددی در قرآن کریم، نهی از کتمان می‌کنند؛ از جمله:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾^۱؛

کسانی که دلایل روشن و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آن که در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می‌کند و همه لعن‌کنندگان نیز آنها را لعن می‌کنند.

عموم اصولیین، به همین آیه پرداخته‌اند و آیات دیگر مربوط به کتمان را بحث نکرده‌اند. دیگر آیات دال بر حرمت کتمان نیز به همین مضمون است؛ مانند آنجا که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۲؛

کسانی که کتمان می‌کنند آنچه را خدا از کتاب نازل کرده و آن را به بهای کمی می‌فروشند، آنها جز آتش چیزی نمی‌خورند [و هدایا و اموالی که از این رهگذر به دست می‌آورند، در حقیقت آتش سوزانی است]. و خداوند، روز قیامت، با آنها سخن نمی‌گوید و آنان را پاکیزه نمی‌کند و برای آنها عذاب دردناکی است.

همچنین مانند آنجا که می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتُرُونَ﴾^۳؛

و [به خاطر بیاورید] هنگامی را که خدا، از کسانی که کتاب [آسمانی] به آنها داده شده، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید! ولی آنها، آن را پشت سر افکندند و به بهای کمی فروختند و چه بد متاعی می‌خرند؟!؛

در اینجا بحث قرآنی مفیدی وجود دارد که تنها به آن اشاره‌ای می‌کنیم که بحث مواثیق الهی در قرآن کریم است. از آیات کریمه قرآنی استفاده می‌شود که هفت نوع میثاق بین خداوند و بندگان وجود دارد.

میثاق اول، میثاق فطرت است. آفرینش، خود نوعی داد و ستد است و خداوند آفرینش را به ما می‌بخشد و انسان نیز می‌پذیرد و این داد و ستد، نوعی میثاق تکوینی است. پذیرش آفرینش، بدین معناست که ما می‌پذیریم که مخلوق هستیم و خداوند، پروردگار است؛ این، معنای آن آیه است که می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾؛

۱. سوره بقره: ۱۵۹.

۲. همان: ۱۷۴.

۳. سوره آل عمران: ۱۸۷.

۴. سوره اعراف: ۱۷۲.

و [به خاطر بیاور] زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت؛ و آنها را گواه بر خویشتن ساخت؛ [و فرمود:] «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می دهیم».

میثاق دیگر، میثاق عقل است. همین که خداوند به انسان عقل داد و بشر عقل را پذیرفت، تفکر و به کار گرفتن عقل، مسئولیت بشر است. مراد از میثاق، مسئولیت است. به همراه هر داده ای که خداوند به بشر می دهد، یک مسئولیتی وجود دارد. هر نعمت، مسئولیتی به همراه دارد. مسئولیت نعمت خلق، اقرار به ربوبیت است. مسئولیت نعمت عقل، به کار گرفتن عقل است. بعد از آن، نعمت سمع و بصر است که مسئولیت مترتب بر آنها، به کار گرفتن آنهاست. سپس میثاق علم است که مسئولیت آن، عدم کتمان و بیان آن به دیگران است. میثاق بعدی، میثاق ایمان است و هنگامی که فرد به خداوند و رسول ایمان آورد، دو مسئولیت در بر دارد که یکی اطاعت است و دیگری نصرت است. اینها مواثیق قرآنی است که در جای خود باید مورد بحث قرار بگیرند.

آیات مورد بحث، اشاره به میثاقی دارد که خداوند از علما گرفته است و حضرت علی علیه السلام نیز در انتهای خطبه شقشقیه، به همین میثاق اشاره می کنند و می فرمایند:

«أَمَّا الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبٍ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا»؛

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران، حجت را بر من تمام نمی کردند و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می ساختم.

تقریب استدلال به آیه کتمان

تقریب استدلال به این آیه برای اثبات حجیت خبر واحد، با سه بند انجام می گیرد:

بند اول: در این آیات، از کتمان نهی شده است و نهی از کتمان، به معنای وجوب اظهار است. نهی از کتمان، مطلق است؛ در نتیجه دلالت بر وجوب اظهار مطلق دلالت دارد؛ اگرچه اظهار، موجب علم نشود.

بند دوم: هنگامی که اظهار به صورت مطلق واجب شد، به دلالت اقتضاء، بر وجوب قبول آنچه عالم اظهار می کند دلالت دارد؛ اگرچه موجب علم نباشد؛ زیرا اگر اظهار واجب باشد و قبول آن واجب نباشد، وجوب اظهار لغو خواهد بود.

بند سوم: بنابر آنچه در دو مقدمه فوق بیان شد، کسی که خبر واحد که اظهار علم به احکام شرعی است را می شنود، باید آن را قبول کند؛ اگرچه موجب علم نباشد. این، به معنای حجیت خبر واحد خواهد بود.

اشکال بر استدلال به آیه

به نظر ما، در آیه کتمان دلالتی بر حجیت خبر وجود ندارد و این استدلال، به چند دلیل، استدلال مخدوشی است که در ادامه اشکالات این استدلال بیان خواهد شد.

اشکال اول

کتمان، با اخفاء مطلق متفاوت است. ممکن است هر شخصی، بسیاری از مطالب را بداند که تاکنون بیان نکرده است، به چنین چیزی کتمان گفته نمی‌شود؛ بلکه کتمان، به معنای پنهان کردن عمدی حقیقتی است که مورد نیاز مردم است یا موجب هدایت آنهاست و به سرنوشت آنها ارتباط دارد. این امر، فی نفسه امر حرام شرعی و عقلی است که شخصی آنچه مورد نیاز مردم است را کتمان کند. آیه نیز در مقام بیان اثبات حرمت کتمان است و مراد از کتمان، اخفاء عمدی است؛ نه مطلق اخفاء؛ لذا دلالت بر وجوب اظهار ندارد؛ زیرا اظهار، در مقابل مطلق الاخفاء است. بنابراین آیه، در مقام بیان حرمت اخفاء مطلق نیست تا از آن، وجوب اظهار برداشت شود؛ بلکه در مقام بیان حرمت اخفاء عمدی است.

اگر وجوب اظهار مطلق از این آیات برداشت می‌شد، به دنبال آن، به دلالت اقتضاء، وجوب قبول نیز اثبات می‌شد؛ چرا که در غیر این صورت، موجب لغویت می‌شد؛ اما لازمه حرمت کتمان، وجوب قبول مخاطب نیست؛ زیرا آنچه در اینجا محل نظر آیه است، تعمد در اخفاء در اموری است که مردم بدان نیاز دارند؛ وگرنه بیان مواردی که داعی بیان آنها وجود ندارد و یا داعی ضعیف است، حرمت ندارد و چنین نیست هر کسی، هر چیزی را دانست، بر او واجب باشد که آن را بیان کند.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که این آیات، مخصوص کتمان آیات کتاب است که کتمان «ما انزل الله» است و به معنای تحریف است. چنین اسنادی، اسناد آنچه خداوند نازل نکرده، به خداوند است؛ زیرا هنگامی که بخش‌هایی از قرآن حذف شود و گفته شود، این، همان است که خداوند نازل کرده است، نوعی اسناد دروغ به خداوند است؛ زیرا خداوند این جمله‌ای که بخشی از آن حذف شده را نگفته است و این، گفتار خدا نیست. این عمل، حرمت مستقل دارد؛ نه به دلیل وجوب اظهار؛ بلکه چنین عملی مستلزم تحریف و اسناد ما لیس من الله، الی الله است. در نتیجه دلالتی بر حجیت خبر نخواهد داشت.

اشکال سوم

در آیات حرمت کتمان، از کتمان بیّنات سخن گفته شده است و طبیعت بیّنات، ایجاد علم است؛ زیرا بیّن است. بنابراین بر فرض اینکه آیه دلالت بر وجوب اظهار کند نیز دلالت بر وجوب اظهار بیّنات می‌کند که موجب علم است؛ در نتیجه آیه، ربطی به اظهار مطلق که شامل موارد غیر مفید علم نیز بشود ندارد تا از آن حجیت خبر واحد اثبات شود.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين